

# ترویج کشاورزی و مطالعات سیاسی

• دکتر سیدجمال حسینی

هدف این مقاله بررسی نقش مطالعات سیاسی در آموزش ترویجی خواهد بود. این بحث دو نوع رابطه مستقیم را بررسی خواهد کرد. یکی اینکه مطالعات سیاسی و ترویجی چگونه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و دیگری نفوذ متقابل روشهای سیاسی بر روشهای ترویجی می‌باشد. اما نکته مهمی را که باید به خاطر سپرد، این است که مطالعات و روشهای ترویجی که با تجزیه و تحلیل روشهای سیاسی ارتباط دارند، به طور غیرمستقیم بر دیدگاههای تئوریک علوم اجتماعی تأثیر می‌گذارند. (شکل شماره ۱)

این تحقیق شامل یک کنکاش و جستجو برای مدلها و نمونه‌های متنوعی است که پایه‌گذاری روابط بین ترویج و سیاست را تشکیل می‌دهد. در این مقاله به جای "تئوری" از لغت "نمونه" استفاده شده است که اشاره به یک مجموعه‌ای از اعتقادات تئوریک و اصولی دارد که صاحب‌نظران در آنها اجماع نظر دارند. به طور مشخص، "نمونه" شامل ساختارهای فکری، جهت‌گیری ایدئولوژیک و مباحث تعلیمی یا ایده‌های برتری طلبانه می‌باشد. (Nef, ۱۹۸۲، ص ۱۷۷)

دیدگاه ما این است که رابطه مستقیمی بین ماهیت نیروهایی که در اجتماع برای کنترل سیاسی در رقابت‌اند و مدل‌های توسعه (تئوری، ایدئولوژی و سیاست) و فرایند آموزشی وجود دارد. به همین علت نیز یک نوع خاصی از تفکر

ترویجی در فرایند سیاسی توسعه قرار داده شده و به این دلیل می‌توان گفت ترویج ذاتاً سیاسی است.

## ارتباط لاینفک بین سیاست و آموزش

همان‌گونه که ژان مولیتر (Jean Molitor) در دهه ۵۰ معتقد بود، همه شاخه‌های علوم اجتماعی قطع نظر از جهت‌گیری اولیه آنها، یک هدف مطالعاتی و بنیان‌متدولوژیکی مشترک را دنبال می‌کنند، ما نیز باید این قاعده اساسی را بپذیریم. (Prelot, ۱۹۶۴، ص ۵۱)

بنابراین زمانی که ما در زمینه مطالعات سیاسی در نقطه مقابل ترویج (یا روان‌شناسی یا اقتصاد) سخن می‌گوییم، به اجزای بسته و محدودی اشاره نمی‌کنیم که اهداف تحقیقات، دلایل تحقیق یا روشهای تحقیقاتی در آنها متفاوت می‌باشند. اگر چه روش برخورد با مشکل احتمال دارد که متفاوت باشد، ولی همان طوری که مولیتر اشاره می‌کند، محققان علوم سیاسی و ترویجی یک پدیده خاص را مطالعه می‌کنند که تغییر و تحولات اجتماعی نامیده می‌شود. (Parson & Shils, ۱۹۵۱، ص ۵۵)

تغییر و تحولات اجتماعی به تعامل بین افراد در جامعه برای شکل دادن و تقسیم موضوعهایی که برای آنها ارزشمند است اطلاق می‌شود. (Lasswell, ۱۹۳۶). این موضوعهای ارزشمند

چیزهایی هستند که از نقطه نظر مردم نایاب و ضروری می‌باشند. لاسوئل آنها را به هشت گروه تقسیم کرده است:

۱- ثروت، ۲- دانش و آگاهی، ۳- مهارت، ۴- رفاه، ۵- احساسات، ۶- احترام، ۷- درستکاری و عدالت و ۸- قدرت یا توانایی نفوذ در رفتار انسانها.

ارتباطات بین افراد در جامعه به طور مشخص، به سمت تخصصی شدن پیش می‌رود و یک سیستم خاصی از تغییر و تحولات اجتماعی که هدف از آن دستیابی به نیازهای ارزشمند می‌باشد، در حال شکل گرفتن است. سیاست به طور مشخص با شکل دادن و تقسیم قدرت در ارتباط است و آموزش وظیفه تولید و انتقال علوم را به عهده دارد. اما این وجوه تمایز، صرفاً برای تجزیه و تحلیل است و محدوده علم، مهارت و قدرت را نمی‌توان به سادگی از احترام، ثروت، رفاه، عدالت و تندرستی جدا کرد. به مفهوم دیگر، همه این سیستمهای تخصصی - اجتماعی بخشی از یک سیستم منفرد پیچیده و به هم پیوسته است. اهمیتی که این موضوع برای بحث ما دارد، ارتباط لاینفک بین علم و قدرت یا بین آموزش و سیاست می‌باشد. این ارتباطات را می‌توان در تاریخ تفکر سیاسی غرب مشاهده کرد. شروع آن با فلاسفه یونانی (ارسطو و افلاطون) می‌باشد و با فلاسفه قرون وسطی (سنت توماس) و دوره رنسانس (مکایولی) و متفکران قرن معاصر (روسو) و

متفکران مادیگرا و ایده‌آلیست قرن نوزدهم (هگل، مارکس و دورکهایم) ادامه یافته است. متفکران معاصر همچون ماکس وبر، ویلفرد پرتو، آنتونیو گرامسی، کارل مناهیم، هارولد سونل و پائولو فریره این موضوع را تأیید کرده‌اند.

## مطالعات سیاسی و ترویجی: یک بررسی تاریخی

ارتباطات بین سیاست و آموزش بر حول و حوش این نظریه متمرکز است که "علم و دانش" قدرت، لیکن "آموزش" آگاهی است. ارتباطات بین ترویج و مطالعات سیاسی به خودی خود آشکار نمی‌باشد، زیرا ایده‌ها و حرفه ترویج یک تغییر و تحول جدید محسوب می‌شود. (Abel, 1981, ص ۱۴ و Butt, 1961, ص ۳۱). برای اطلاع از این ارتباطات، فرد باید پیشرفتهای سازمانی و تکنولوژیکی را که از دانشگاههای اعطای اراضی در امریکا و ایستگاههای تحقیقاتی کانادا در اواخر قرن نوزدهم نشأت گرفته، بررسی کند. این پیشرفتهای ریشه در دیدگاههای علمی، عقلانی و ترقی خواهانه دارد که در توسعه و تکامل جامعه اولیه به عصر صنعت نقش داشته است. اشاعه روشهای فنی کشاورزی در آن دوران بین مزارعی که جدید تأسیس شده بودند از نظر دولتهای مرکزی و محلی، یک اولویت اساسی محسوب می‌شد.

با بررسی آموزش مدرن (بعد از انقلاب فرانسه) در امریکای شمالی و اکثر مناطق اروپا، می‌توان به سه نوع ارتباط عمیق فرهنگی بین سیاست و ترویج دست یافت. اولین ارتباط، تغییر جهت از ارزشهای دینی به سکولاریسم و جایگزینی آنها با ارزشهای مدنی بوده است. روند دوم، دمکراتیزه شدن جامعه و ایجاد فرصت مساوی برای همه افراد در جامعه بوده است. سومین روند، تکامل تمدن صنعتی بورژوازی است که به طور شدیدی وابسته به سرمایه، مکانیزاسیون، علوم و فن‌آوری بوده است. (Counts, 1963, ص ۴۴۱) این تغییر و تحولات به یک نقطه مشترک بین تفکر سیاسی لیبرال ترقی خواهانه و ترویج پیش می‌رود و هر دو به

عنوان ابزاری بودند که در حرکت به سمت یک جامعه سکولار، صنعتی و مدرن دمکراسی نقش داشته‌اند.

قرن ۱۹ شاهد پیشرفتی غیرقابل انتظار در زمینه علم و فن‌آوری در آموزش بود. این انقلاب آموزشی در کنار انقلاب صنعتی بورژوازی قرن ۱۹، بنیان مردمی و نهادی کردن علم را به وجود آورد. چنان که حکومتهای استبدادی، اما مدرن همچون ویلهلم در آلمان و می‌جی در ژاپن به آموزش و تعلیم علوم و فنون جدید به مردم پرداختند و این اقدامها، زمینه توسعه و تکامل صنعت را در این کشورها فراهم کرد. با گسترش علم به طبقه‌های پایین و متوسط در جامعه، سیستمهای اداری سیاسی بزرگ برای انتقال علوم و فنون به وجود آمدند. مهمترین قضیه، اقدام آگاهانه برای ارتباط علم (دانستن چراها و چه چیزها) به فن‌آوری (دانستن چگونه) بود. تا آن زمان، آموزش عملی مهارتها از کشفیات علمی جدا شده بود و در حقیقت به صورت یک سنت متداول در اختیار سازمانها و شرکتهای صاحب حرفه باقی مانده بودند. انقلاب فرانسه با داشتن پایگاه فلسفه عقلانی این جدایی را به کنار گذاشت. تأسیس پلی تکنیک فرانسه توسط ناپلئون نشاندهنده این ترکیب جدید بین فن‌آوری و علوم بود. این مدل جدید توسعه و تکامل علمی و تکنولوژیکی به سرعت به سایر نقاط اروپا نیز گسترش یافت و بیشترین تأثیر را بر پیشرفت صنعتی آلمان به جا گذاشت.

اگر چه ایده پلی تکنیک فرانسه تا اواخر قرن ۱۹ به امریکای شمالی گسترش نیافته بود، اما در دهه ۱۸۸۰ برنامه‌های ترویجی کشاورزی در

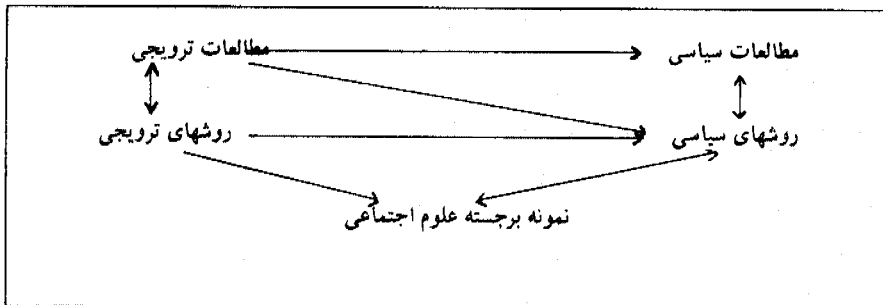
زمینه‌های گیاهان، دامها و خانه‌داری در مزارع در جریان بود. فعالیتهای ترویجی با تصویب قوانین "موریل" در سال ۱۸۶۲، "هچ" در سال ۱۸۸۷ و "لیور" در سال ۱۹۱۴ شدت بیشتری به خود گرفت. (Lloyd, 1963, ص ۳۲)

آموزش ترویجی به عنوان یک تخصص علوم اجتماعی و اشاعه فن‌آوری ظهور کرد و این روند با تأسیس دانشگاههای اعطای اراضی و تجربه‌هایی که از تکامل و پیشرفت امریکای شمالی به دست آمده بود، ارتباط تنگاتنگی داشت. به عبارت دیگر، ترویج بخشی جدایی ناپذیر از موفقیت پروژه سرمایه‌داری و توسعه با رهبریت رهبران مالی و بورژواهای صنعتی محسوب می‌شد. (Jaguaribe, 1968, ص ۵۷-۵۸)

ترویج همچنین نقش مهمی در حفظ و پایداری اتحاد سیاسی - اجتماعی بین کشاورزان و صنعتگران داشت که به عنوان اساس و بنیان دموکراسی لیبرال باقی مانده است.

ترویج روستایی همچنین نقش مهمی را در سیاستهای بهبود اقتصادی قبل از جنگ جهانی اول (تقاضا بر) اجرا کرده است. نهاد دشت تنسی در امریکا و فعالیتهای ترویجی در کانادا در زمینه‌های مدیریت اراضی، حفاظت از خاک، احیای اراضی، مدیریت آب، مکانیزاسیون و تأسیس سازمانهای مردمی و غیردولتی را می‌توان اقدامهایی برای تقویت وضعیت سیاسی - اقتصادی موجود محسوب کرد که از طریق سیاستهای مداخله جویانه و مدیریت فنی اعمال می‌شد.

بعد از جنگ، ترویج به عنوان ابزاری برای توسعه ملی، بازسازی و مهار اروپا (بر اساس طرح



شکل شماره (۱): رابطه بین روشها و مطالعات سیاسی و ترویجی

مارشال و نظارت سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد) و به طور مستقیم از طریق طرح کلمبو در آسیا مورد استفاده قرار گرفت. در حال حاضر، توسعه ملی و توسعه اجتماعی ابزاری هستند که از آنها برای جلوگیری از آشوبهای سیاسی و انقلابهای اجتماعی استفاده می‌شود. (Nef & Dwivedi, 1981, ص ۲ و ۸-۹)

البته این نظریه، دیدگاه متفاوتی نیز دارد و آن این است که انقلابیون رادیکال، ترویج را وسیله‌ای می‌دانند که افراد را تشویق به طغیان نموده و با رهبریت حرکت‌های سوسیالیستی بین کشاورزان و کارگران اتحاد به وجود آورده است. ترویج مردمی - روستایی قضیه جدیدی در فرهنگ سوسیالیسم نمی‌باشد و اقدام‌های دولت شوروی در دوران لنین برای مدرن‌گرایی کشاورزی، ابزاری برای ایجاد یک نظم جدید اجتماعی بر اساس علوم و فن‌آوری به حساب می‌آمد.

به همین جهت نیز در مناطق محروم روستایی در جنوب شرقی و شرق آسیا، تفکر ترویج روستایی انقلابی و جدیدی به نام تئوری انقلاب روستایی مانو، شکل گرفته و احیا شد. چنان که جنگ‌های آزادی‌طلبانه که به رهبریت روستاییان انجام گرفت، نیز به طور کلی ترکیبی از اقدام‌های سیاسی و جنگ‌های چریکی بوده است. (Fall, 1968). این حرکت را می‌توان تحریکات انقلابی یا نوعی از ترویج سیاسی نامید که هدف از آن، بسیج مردم روستایی بوده و به آن قیام سبز نیز می‌گویند که ساختار اقتصادی و اجتماعی را به طور عمیقی تغییر می‌دهد. (Huntington, 1968, ص ۷۵-۷۸)

کشورهای مختلف سعی داشته‌اند که با دریافت کمک‌های وسیع مالی و فنی از کشورهای خارجی با قیامها و انقلابها مقابله نمایند. همان طور که فال (1968) اشاره کرده است، انقلاب نه تنها سیستم اجتماعی، بلکه سیستم مدیریتی و اداری را نیز تضعیف می‌کند. انقلابها در اغلب موارد در زمینه مدیریت با مشکل مواجه هستند. نمونه‌های فوق نشان می‌دهد که ترویج روستایی در هر دو شرایط انقلابی و ضدانقلابی در

خط مقدم اتحاد با طبقات حاکم بوده و بر پروژه‌های سیاسی و توسعه تأثیر گذاشته است.

## رهیافت‌های ترویج، پیش فرض‌های سیاسی و توسعه

تجربه‌های مطرح شده سه دیدگاه فکری در زمینه رابطه و پیوند بین سیاست، توسعه و ترویج را نشان می‌دهد.

اولین و مهمترین رهیافت، "رهیافت ابزاری" (Instrumental Approach) نامیده می‌شود. این رهیافت بیانگر مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست که ترکیبی از اقدام‌های واقع‌گرایانه سنتی غربی (فرهنگی و تکنولوژیکی) و بخشی از اقدام‌های سازنده موجود در حرکت‌های ضد انقلابی (ترویج، مدیریت توسعه و توسعه اجتماعی) می‌باشد.

دومین رهیافت، رهیافت تحلیلی (Analytical Approach) است که جهت‌گیری علمی دارد و بر اساس دیدگاه "آگاهی از نیروهای خارج" استوار است.

رهیافت سوم رهیافتی انتقادی می‌باشد و افراد با ایجاد تغییرات با واقعیتها آشنا می‌شوند. این سه رهیافت بر اساس یک نوع از مدل‌های توسعه و مجموعه‌ای از پیش فرض‌های سیاسی عمل می‌کند.

## رهیافت ابزاری: انتقال فنون و آگاهیها

رهیافت ابزاری را می‌توان در روشهای ترویجی و توسعه اروپایی و امریکای شمالی مشاهده نمود. این رهیافت برای ابعاد تئوریک و سیاسی انتقال فن‌آوری اهمیتي قائل نمی‌باشد و به جای آن بر ابزارکاری و اجرایی از زوایای عملی، تکنیکی و غیرسیاسی تأکید دارد.

این نوع رهیافت در عمل، ترویج را وسیله ترقی و بسط روشها می‌داند.

روشها، مهارتها و ارزشها، همگی ابزار تلقی می‌شوند. این تفکر در صحنه بین‌المللی در برنامه‌های ترویج روستایی در کشورهای جهان سوم مشاهده می‌شود که نقطه نقل آنها آموزش مهارتهاست تا به پذیرش و جذب تکنولوژیهای

تولیدکننده همچون انقلاب سبز سرعت بخشد. شکوفایی ترویج بین‌المللی به دوران اولین دهه توسعه سازمان ملل (۱۹۶۱-۱۹۷۱) باز می‌گردد که بر رشد اقتصادی و تأثیرات تدریجی آن تأکید شده بود. شیوه عمل در این رهیافت از بالا به پایین بوده و بر اساس آن اولین فنون و نوآوریها در دنیا به مردم عادی، انتقال داده می‌شد. آموزش در اغلب موارد توسط کارشناسان داخلی و خارجی انجام می‌شد و آنها با استفاده از اشتیاق مذهبی و دیدگاه‌های نژادپرستانه سعی داشتند که جوامع سنتی و عقب مانده را به سمت مدرن‌گرایی سوق دهند. دوران اولیه سپاه صلح، خدمات خارجی دانشگاه‌های کانادا، خدمات دانشگاه جهانی و بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی توسعه (سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد، برنامه توسعه سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی و بانک جهانی) نمونه‌هایی از این روند بوده است.

با وجود درخواستهای مکرر برای مشارکت مردمی در برنامه‌های توسعه، این مدل بر اساس این دیدگاه استوار بود که برنامه‌های توسعه باید از طریق عناصر غیرمحملی و خارجی انجام شود. راهبرد اشاعه بر این مدل حاکم بود که توسعه باید از مراکز پیشرفته تحقیقاتی به جوامع عقب مانده انتقال می‌یافت که در نهایت موجبات بهبود وضعیت این مناطق را فراهم می‌کرد. مشکل اساسی که این مدل مطرح می‌کرد، جوامع عقب مانده بود و راه حل پیشنهادی برای حل مشکلات نیز دخالت مراکز تحقیقاتی بوده است.

ایده، سرمایه و فن‌آوری غربی نقش مهمی در این قضیه ایفا می‌کرد و وظیفه ترویج، انتقال راه حلها و روشهای به اثبات رسیده از کشورهای شمال به کشورهای جنوب بود. اولین ارتباط بین مطالعات سیاسی و ترویج در فرضیه سیاسی مدرن‌گرایی مشاهده می‌شود. رشد اقتصادی از طریق همکاری با غرب، زمینه ساز تغییرات باثبات و منظم خواهد شد که از آشوبهای اجتماعی جلوگیری خواهد کرد. این طرز تفکر با تقویت دیدگاه دمکراسی لیبرال و مشارکتی، محدوده دنیای آزاد را حفظ خواهد کرد.

نقش سیاسی ترویج به دو فرضیه سیاسی دیگر نیز مرتبط است:

۱- وظیفه مهم و حیاتی ترویج روستایی "آموزش مردم" می‌باشد.

۲- تفکر راست، توسعه لیبرالیستی است که در زمینه افزایش نقش دولت، برنامه‌ریزی دموکراتیک و مداخله جویانه در دستاوی به برابری اقتصادی و رفاه اجتماعی می‌باشد.

این نوع اقتصادهای تقاضاگر که در تحلیلهای اقتصادی کینسیان، سیاستهای نظم جدید دوران روزولت و بازسازی اروپا (طرح مارشال) وجود داشت، ابزاری برای مدرن‌سازی سرمایه‌داری محسوب می‌شد. کشاورزان از طریق اعتبار دولتی، یارانه برای قیمت اقلام کشاورزی، بازاریابی و انتقال تکنولوژی، کمک دریافت می‌کردند و ترویج بخشی جدایی‌ناپذیر از این سیاست محسوب می‌شد.

رهیافت ابزاری به رغم ریشه عمیقی که در سیاستها و برنامه‌های توسعه بعد از جنگ جهانی دوم داشت، به طور مشخص به دنبال چراها نمی‌رفت، بلکه هدف در این رهیافت انتقال فنون و نوآوری بوده است. به نظر می‌رسد که یک رابطه بین نتیجه نهایی (توسعه) و ابزار دستاوی به این توسعه (ترویج، اداری و ...) وجود داشت، بدون اینکه به ساختار ایدئولوژیکی که در این همکاری حاکم بود، توجهی شود.

دیدگاه بی‌طرفانه که در کنار مدل ارتدوکس توسعه وجود داشت، عملی بودن این دیدگاه را به زیر سؤال برده و آن را فقط به محدوده سطح بسیار پایین تعمیم می‌داد. این فرض وجود داشت که انتقال تکنولوژی، سرمایه و ارزشها از بالا به پایین به طور کلی برای همه شرایط عملی است.

## رهیافت تحلیلی، آگاهی از چراها در مقابل آگاهی از فنون و تکنیکها

رهیافتهای تحلیلی در علوم اجتماعی در کنار رهیافت ابزاری و مدل توسعه که به آن وابسته بود، شکل گرفته است. این رهیافتها تا آن محدوده‌ای که ارتباط بین ترویج و سیاست را شکل می‌دهد، از یک دیدگاه مشترک

مفهوم‌گرایانه بهره‌می‌برند. رابطه پیچیده و نزدیک بین سیاست، آموزش و توسعه به عنوان یک پدیده اجتماعی محسوب می‌شود.

رهیافتهای تحلیلی در مقایسه با رهیافتهای متعارف که از یک جهت‌گیری عملی برخوردار هستند و تأکید زیادی بر ترویج و روشهای مدیریتی دارند، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند. آنها اهمیت چندانی برای آگاهی از فنون و تکنیکها و استفاده از روشهای ترویجی در فرایند توسعه قایل نمی‌باشند و به جای آن، بر آگاهی از چراها تأکید دارند. آنها سعی دارند که ارتباطات تئوریک بین شکلهای تغییر و تحولات اجتماعی از جمله سیاست، توسعه و ترویج را توضیح داده و آنها را پیش بینی کنند. رهیافتهای تحلیلی همچنین، فرضیه‌هایی را که به استناد آنها روشهای توسعه سیاسی و ترویج قابل توجه می‌باشند، مورد بررسی قرار می‌دهند. سه جهتگیری در این رهیافت تحلیلی وجود دارد:

۱- دیدگاه عملی ساختاری

۲- فرضیه محافظه کارانه جدید

۳ رهیافت رادیکال

هر یک از این سه دیدگاه در جایگاه خود بنیان ایدئولوژیکی خاصی را برای روشهای ترویجی ارائه می‌دهند.

۱- رهیافت عملی ساختاری: دیدگاه لیبرالیستی

در اوایل دهه ۶۰، روشهای توسعه در غرب که در اینجا به عنوان رهیافت ابزاری به آن اشاره شده است، در یک شیوه تفکر موسوم به تئوری مدرن‌گرایی ادغام شد. تئوری مدرن‌گرایی بر این اساس استوار بود که در روشها و دکترین ارتدوکس توسعه که از زمان نظم جدید و طرح مارشال بنیان آن نهاده شده بود، تغییراتی ایجاد شود. مدرن‌گرایی همچنین با اعمال روشهای مشخص در زمینه توسعه به طور عمیق و جدی بر ساختار علوم اجتماعی در آمریکا تأثیر گذاشته است. اگر چه رهیافتهای ابزاری و ارتدوکس فقط روشهای ترویجی را توصیف می‌کنند، ولی دیدگاه لیبرالیستی ساختار منطقی و عقلانی را که بر اساس

**نهاد دشت تنسی در امریکا و فعالیتهای ترویجی در کانادا در زمینه‌های مدیریت اراضی، حفاظت از خاک، احیای اراضی، مدیریت آب، مکانیزاسیون و تأسیس سازمانهای مردمی و غیردولتی را می‌توان اقدامهایی برای تقویت وضعیت سیاسی - اقتصادی موجود محسوب کرد که از طریق سیاستهای مداخله جویانه و مدیریت فنی اعمال می‌شند.**

**رهیافت ابزاری را می‌توان در روشهای ترویجی و توسعه اروپایی و امریکای شمالی مشاهده نمود. این رهیافت برای ابعاد تئوریک و سیاسی انتقال فن‌آوری اهمیتی قائل نمی‌باشد و به جای آن بر ابزاری کاری و اجرایی از زوایای عملی، تکنیکی و غیرسیاسی تأکید دارد.**

**رهیافتهای تحلیلی در مقایسه با رهیافتهای متعارف که از یک جهت‌گیری عملی برخوردار هستند و تأکید زیادی بر ترویج جو روشهای مدیریتی دارند، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند. آنها اهمیت چندانی برای آگاهی از فنون و تکنیکها و استفاده از روشهای ترویجی در فرایند توسعه قایل نمی‌باشند و به جای آن، بر آگاهی از چراها تأکید دارند.**

آن چنین روشهایی وجود دارد را توضیح می‌دهد. رهیافت عملی ساختاری تغییرها و اصلاحهای تدریجی که در یک جامعه به وجود آمده را از نقطه نظر فلسفی توجیه می‌کرده است. تفاوت موجود بین دیدگاه عملی ساختاری و تغییرهای رادیکال، در این قضیه می‌باشد که دیدگاه اولی به طور مشخص یک ایدئولوژی برای دوران جنگ سرد است.

تئوری مدرن‌گرایی شامل ترکیبی از دیدگاههای عملی صاحبزادانی در زمینه جامعه‌شناسی (پارسون)، مراحل رشد اقتصادی (روستو)، تجزیه و تحلیل سیاسی دموکراسی (آلموند و لیپست) و روان‌شناسی (مک کیلاند) می‌باشد. با وجود ادعای طرفداران دیدگاه عملی ساختاری که علوم اجتماعی را فاقد ارزش می‌دانند، ولی فرضها در این دیدگاه، وابستگیهای فرهنگی و تبعیض‌آمیز نسبت به حفظ وضعیت موجود را نشان می‌دهد. پیش‌فرضهای ایدئولوژیکی که در توسعه و فن‌آوری وجود دارد، در این دیدگاه به زیر سؤال رفته است.

فرضیه موجود در مکتب مدرن‌گرایی این است که همه جوامع از یک مسیری بین سنت‌گرایی و مدرن‌گرایی عبور می‌کنند. توسعه شامل اشاعه ایده‌ها، سرمایه، ارزشها و فن‌آوری از مراکز توسعه یافته به محدوده توسعه نیافته می‌باشد. اکثر اقدامهایی که توسط نهادهایی چون ائتلاف برای پیشرفت، جنگ علیه فقر، توسعه منطقه آپالچی، تأسیس سازمان توسعه بین‌المللی در آمریکا، برنامه‌های اول و دوم دهه توسعه سازمان ملل متحد و مهمتر از آن، انقلاب سبز با لوای ایدئولوژی توسعه انجام شده (Bodenheimer, 1970) در آن نقش ترویج به عنوان ابزاری برای مدرن‌گرایی توصیف شده است.

ابزار مختلفی که برای مدرن‌گرایی، توسعه، توسعه اجتماعی و ترویج روستایی استفاده شده، نتایج مطلوبی را به بار نیاورده است و این امر موجب شده تا تئوری مدرن‌گرایی که زمانی تفوق علمی داشته است به طور جدی به زیر سؤال برود.

در آستانه بحرانی که مدرن‌گرایی با آن روبه‌رو است، منتقدان رادیکال و محافظه‌کار، روشهای جدیدی را برای فرمول بندی تئوری توسعه و ابزاری اجرایی آن ارائه داده‌اند.

## ۲- عکس‌العمل محافظه‌کاران

هانتینگتون (Huntington, 1968) در بحثی در مورد نظم سیاسی جوامع در حال تغییر، اساس مدرن‌گرایی را به زیر سؤال برده است. به طور مشخص اینکه، این تفکر رابطه بین توسعه سیاسی - اجتماعی برنامه‌ریزی شده (مدرن‌گرایی) و ثبات سیاسی را به زیر سؤال برده است. او همچنین از مدل توسعه اقتصادی که مبتنی بر اقتصاد دولتی و تقاضای در سیاستهای لیبرالیستی (رفاه اجتماعی) است، انتقاد کرده است.

محافظه‌کاران معتقدند فعالیتهایی که در جهت مدرن‌گرایی و اصلاح اجتماعی انجام می‌شود موجب سلب اختیارات و از بین رفتن نظم موجود خواهد شد. استدلال آنها این است که اقدامهایی که برای توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد، الگوهای سنتی را از بین می‌برد، انتظارات مردم را افزایش داده و در نهایت موجب بحران در جوامع خواهد شد. نتیجه اینکه، افزایش انتظارات و بسیج مردمی بر توسعه اقتصادی غلبه خواهد کرد و موجب افزایش تنشهای اجتماعی خواهد شد. عدم وجود تحرکات واقعی موجب می‌شود که فرصتهای بسیج اجتماعی به سیاستهای غیرقابل کنترل تبدیل شود. توسعه سیاسی که افزون بر توانایی دولتهاست، قدرت دولتها را در اداره و حفظ امور تهدید خواهد کرد. لذا آن گونه که طرفداران دیدگاه ساختاری عملی مطرح می‌کنند، نتیجه نهایی، پیشرفت و برقراری دموکراسی به سبک غربی نخواهد بود، بلکه جامعه به فساد و بی‌ثباتی کشیده خواهد شد. تئوریسینهای توسعه محافظه‌کارانه به طور جدی خواهان عقب‌نشینی از سیستم مشارکتی و اقتصاد دولتی هستند و به جای آن رهیافتی را توصیه می‌کنند که بر اساس عدم بسیج، وجود نظم و سازماندهی استوار است. (O'Brien, 1972). از

نظر آنها، جوامع جهان سوم نمی‌توانند به توسعه و دموکراسی دست یابند.

مدیریت توسعه مردمی، توسعه اجتماعی و ترویج از دیدگاه طرفداران این تئوری سازنده نخواهد بود و راه را برای حکومت آشوبگران و اضمحلال نظم و ثبات هموار خواهد کرد. این تئوری تأکید زیادی بر فعالیتهای ترویجی و همکاریهای تکنیکی چون کمکهای نظامی، اقدامهای مقابله با اختلالگران به استناد دکترین امنیت ملی دارد. (Nef, 1983)

توسعه منابع انسانی اولویتها را تغییر می‌دهد. اولویت به جای اینکه به افزایش سطح سواد بهبود ساختار آموزشی در جامعه مدنی داده شود، معطوف به افزایش امکانات امنیتی و نظامی برای یک گروه هدف که مأموران امنیتی می‌باشند خواهد شد. اگر چه ترویج روستایی جایگاه خود را حفظ کرده، ولی نقش اصلی آن محدود به تربیت نیروی کار مطیع و ماهر شده است. تکنیکها و روشهای کنترل اجتماعی و تولید مؤثر در این مدل استبدادی و ضدانقلابی ادغام شده است.

## ۳- دیدگاه رادیکال

محققان رادیکال در کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی و بخصوص جهان سوم عکس‌العمل مثبتی نسبت به تئوری مدرن‌گرایی از خود نشان نداده‌اند. طرفداران رادیکال از مسیحیت تا مارکسیسم، همگی به خرد مرسوم و وضعیت موجود انتقاد دارند. ابزارها و کمکهای مالی خارجی، روشهای فریبکارانه امپریالیستی است که هدف آنها وابستگی کشورها می‌باشد. (Hayter, 1971; Frank, 1972).

این انتقاد رادیکال از مدرن‌گرایی روشهای متعارف و به نظر پراگماتیک ترویجی، تفکر ارتدوکس، توسعه و تئوری مدرن‌گرایی را کنار زده است. تحلیلگران رادیکال درست در نقطه مقابل تئوریهای محافظه‌کارانه استبدادی و روشهای منتج از آنها ایستاده‌اند. اگر چه رادیکالها و محافظه‌کاران هر دو مخالف دیدگاه ابزاری و عملی ساختاری هستند، ولی نقطه شروع تحلیل هر یک از آنها متفاوت از دیگری می‌باشد. استدلال

محافظه کاران، حفظ نظم موجود بر اساس حق مالکیت و امتیازهای ویژه است. در صورتی که رادیکالها بر برابری سیاسی اقتصادی تأکید می‌ورزند. علاوه بر این، محافظه کاران به طور جدی با تأثیرات مخرب فعالیتهای ترویجی مخالف هستند، ولی استدلال رادیکالها این است که کار ترویجی بدون شک از محتوای سیاسی برخوردار است و به همین علت ترویج به طور ضمنی و یا صریحاً یک نوعی از نظم اجتماعی را به وجود می‌آورد. این نظم اجتماعی می‌تواند بر اساس انزوا یا زورگویی استوار باشد یا می‌تواند راه را برای آزادی و عبور از مسیر ضدامپریالیستی هموار کند.

## رهیافت منتقدانه: تفکر یادگیری و عمل

رهیافت منتقدانه در نقطه مقابل تئوری رادیکال که فرضیه‌های فلسفی تئوری عملی، ساختاری و مدرن گرایی را به زیر سؤال می‌برد قرار دارد و در زمینه علم ترویج خیلی مشخص عمل می‌کند. در زمانی که تئوری منتقدانه، مفاهیم بسیاری از انتقادهای رادیکال همچون حفظ وضعیت موجود، تئوری ارتدوکسی، عملی ساختاری و محافظه کارانه را مورد استفاده قرار می‌دهد، این تئوری ریشه بر اساس روشهای مشخص آموزش دارد.

یک منبع اساسی از رهیافت منتقدانه، حرکت آموزش مردمی است. مفهوم این آموزش مردمی ریشه در آمریکای لاتین دارد که به عنوان یک انتخاب در مقابل سیستم آموزشی انفرادی از بالا به پایین مورد استفاده قرار گرفته است. هدف از این رهیافت ایجاد جو خوداتکایی در جامعه فراتر از انتقال فن‌آوری است و مردم در این جامعه اجازه می‌یابند که تصمیم گیرندگان امور خود باشند. (Vio Grossi, ۱۹۸۱، ص ۷۰-۷۲). این مفهوم به تئوری آزادی (Gutierrez, ۱۹۷۳) و فعالیتهای محقق برزلی، پائولو فریریه مرتبط است. (Freire, ۱۹۶۸)

رهیافت منتقدانه و تحلیل رادیکال یک

**جهتگیری سیاسی دولت بر دامنه خط مشی فعالیتهای ترویجی تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، تخصیص بودجه تا حد زیادی نوع فعالیتهای ترویجی را معین می‌کند. امروزه مشکلات مالی دولتی در کنار سیاستهای محافظه کارانه جدید، حمایت از سازمانهای ترویج را تا حدی کم کرده است. همچنین جهتگیری به سمت خصوصی سازی و نقش فزاینده بخش خصوصی در نوآوریهای فنی سبب تشکیل یک نوع جدیدی از تشکیلات خصوصی ترویجی شده که به شرکتهای چند ملیتی بسیار وابسته می‌باشند.**

## سیاست، ارتباطات و ترویج

از مباحث مطروحه می‌توان چنین نتیجه گرفت که ترویج به طور اصولی یک روش ارتباطات اجتماعی است که شرایط سیاسی و نحوه فعالیتهای آن را مشخص می‌کند. در اینجا تمام تأثیرهای سیاسی بر ترویج جمع بندی شده و از طریق دو دیدگاه تئوریک و عملی ارائه خواهد شد.

## فرضیه‌های تئوریک

تئوری ابزاری بر این فرضیه استوار است که پایداری و موجودیت یک سیستم از طریق انطباق با شرایط برای امر توسعه بسیار لازم می‌باشد. اهداف سیاسی یا به وسیله اعضای جامعه مورد تأیید قرار می‌گیرد و یا اینکه حداقل مورد سؤال واقع نمی‌شود. لذا راه‌حلهای مشخص در اغلب موارد جلوتر از خود مشکل یا مسئله مطرح می‌شود. تغییرها به طور تدریجی صورت می‌گیرند، بدون اینکه در روابط قدرت اجتماعی و اقتصادی موجود تغییر چندانی به وجود آید. تغییرهای کیفی می‌توانند محصول دراز مدت تغییرهای کیفی - تدریجی انباشته، باشند. برای نمونه، ارائه چند یافته علمی به صورت مجزا از یکدیگر، در دراز مدت منجر به یک انقلاب تکنولوژیکی خواهد شد. ارتباطات، بازخوردهای محدود هرمی و عمودی دارند. موفقیت بر اساس توانایی فراگیر در جذب اطلاعات جدید و ایجاد تغییرها بر اساس اهداف از پیش تعیین شده می‌باشد. رهیافتهای متفاوت تحلیلی (عملی ساختاری، محافظه کارانه و رادیکال) بر اساس این فرضیه عمل می‌کنند. فردی که واقعیتها را با

دیدگاه مشترک دارند، هر دو با بررسی تاریخی شرایط عدم توسعه و نتایج غیرعملی وابستگی شروع می‌کنند. بنیانهای ارزشی و متدولوژیک هر دو متفاوت می‌باشند. زمانی که تحلیلهای رادیکال به سمت فرمون بندی و شکل بندی یک پیش بینی عمومی پیش می‌رود، تفکر منتقدانه خود را با تحقیق مشارکتی با جهت عملی درگیر می‌کند. هدف این است که عدم برابری اجتماعی از طریق ایجاد انگیزه در بین مردم فقیر از بین برود و آگاهی بیشتری از وضعیت و شرایط به وجود آید. این فرایند که فریره آن را "خودباوری" می‌نامد، راه را برای آزادی و استفاده کامل از توانایی انسانها باز می‌کند. طرفداران تئوری منتقدانه در نقطه مقابل تئوری ابزاری، رهیافت از بالا به پایین و تفاوت فاحش بین فراگیر و فرادهنده را به زیر سؤال می‌برند. به جای آن، آنها بر اهمیت گفتگوی دوجانبه و چندجانبه تأکید می‌ورزند و نیاز به چالش یا مدل مخروطی اختیارها و مسئولیتها را نشان می‌دهند. پس از آن، شبکه‌های درونی و نیروهای بسیج شده به عاملان تغییر مبدل خواهند شد. حرکت آموزش مردمی و دیدگاه خودباوری با وجود اینکه جهت‌گیری منتقدانه و دمکراتیک دارند، اما تغییرهایی را که به وجود می‌آورند، بسیار محدود می‌باشد. روشهای منتقدانه با وجود تأکیدی که بر خودانگیزی دارند، اما پاسخ مناسب برای نحوه تغییر خودباوری در جامعه و فرد را به بسیج ملی و منطقه‌ای ارائه نداده‌اند. (Fuglessan & Chandler, ۱۹۸۶، ص ۲۵)

روش غیرسودمندانه مطالعه می‌کند، نیازمند آزادی و استقلال علمی است و قبل از ارائه راه حل، باید دقیقاً از شرایط موجود اطلاع داشته باشد. اهداف و ارزشها باید به صورت ابزار و وسایل ایجاد تغییرها، مورد مطالعه قرار گیرند. مشکل قبل از ارائه راه حل مطرح می‌شود. در تئوری، اهداف و ارزشها مورد موشکافی قرار می‌گیرند. رهیافتهای تحلیلی بر تحلیل قضا یا قبل از دست زدن به هر اقدامی، تعریف مشکل و شناسایی آن قبل از راه حل و طرح مسئله قبل از رسیدن به پاسخ تأکید دارند.

چنین جهتگیری، مشکل‌یابانه به نظر می‌رسد و در نقطه مقابل تئوری ابزارگرایی است که بر حل مشکل تأکید دارد. صاحبان حرفه، تحلیل‌های تحلیلگران را که محافظه‌کاران، رادیکالها و لیبرالها انجام می‌دهند غیرعملی و منفی می‌نامند. استدلال تحلیلگران این است که به زیر سؤال بردن فرضیه‌ها یعنی فکر کردن در مورد موضوعهای "فکر نکردنی"، در همه زمینه‌های علوم اجتماعی و تجربی یک روش معمول است. امروزه، دوام هر فن‌آوری بدون تحقیق علمی، غیرممکن و ناممکن است. تخصص‌های اجتماعی همچون مدیریت، برنامه‌ریزی یا کار ترویجی بستگی زیادی به بنیان تجربی و تئوریک دارند. پیشرفت در علوم پزشکی، مهندسی و پزشکی در گرو این بنیان می‌باشد. هر فن‌آوری یا به طور اخص هر حکومتی که بر اساس علوم و فن‌آوری استوار است، باید مشکلات و شرایطی را که تحت آن شرایط، یک روش را می‌توان اجرا کرد، درک کند. این اصل در ترویج به عنوان بازار انتقال فن‌آوری و به عنوان یک فن‌آوری اجتماعی برای ارتباطات درونی صادق است.

بنیانهای علمی و تئوریک فارغ از تبعیضها و ایدئولوژیها نمی‌باشد. همان طوری که اشاره شد، تئوری ابزارگرایی همان تئوری عملی ساختاری ولی به صورت راکد می‌باشد. بنیان علمی و فلسفی هر روش تکنولوژیکی، آگاهی از فنون و نوآوری را در آگاهی از چراها و برای چه ادغام می‌کند. یک رهیافت تحلیلی بسیار فراتر از یک مکمل برای روشهای ترویجی است و در حقیقت، بنیان هر شاخه‌ای از علوم اجتماعی - چون حقوق، کار اجتماعی، آموزش و مدیریت - را تشکیل می‌دهد. اصلاح‌طلبی لیبرالیسم (مدرن گرایی)، محافظه‌کاری و رادیکالیسم به عنوان رهیافتهای ایدئولوژیک، با برداشتی که از ماهیت بشر، جامعه و در کنار آن یک مدینه فاضله در انتهای زندگی بشر وجود دارد، شروع می‌شوند. گوناگونیهایی که در ابزار و نتیجه‌گیری نهایی وجود دارد، بر نقش آموزش و به طور مشخصتر رابطه بین ترویج، سیاست و تغییرهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد. در جایی که لیبرالها معتقدند تغییرهای سیاسی به عنوان یک روش برای حفظ پایگاه اقتصادی کاپیتالیسم عمل می‌کند، محافظه‌کاران تأکید دارند که این تغییرها، پایگاه قدرت حاکمه را برای حفظ ثبات و نظم در جامعه تقویت می‌کند. طرفداران یک طرز تفکر مردم را عامل تغییرها و طرفداران تفکر دیگر مردم را موضوع تغییرها می‌دانند. رادیکالیسم، موجودیت نظم و ثبات سیاسی را که بر اساس عدم برابری و امتیاز ویژه برای عده‌ای خاص استوار است، به زیر سؤال می‌برد و تغییرهای ساختاری را تنها راه حل برای استقرار یک جامعه برابر و باثبات می‌داند. رهیافت منتقدانه از آموزش مردمی و

تحقیقاتی مشارکتی، دارای یک ساختار و استخوان‌بندی سیاسی رادیکال می‌باشد. ارتباطات از بالا به پایین جایگزین فرایندهای آموزش و فراگیری مشارکتی خواهد شد که شبکه‌های مردمی اهمیت بیشتری به نهادهای بوروکراتیک و اداری می‌دهند. هدف توسعه به جای انتقال محض فن‌آوری، آزادی انسانها از طریق خودباوری خواهد بود. تغییرهای تدریجی، بدون جهت و بدون کنترل صورت نخواهد گرفت و تفاوت و وجه تمایز بین فراگیر و فرادهنده از بین خواهد رفت. بدین منظور ترویج به یک مسیر دو طرفه تبدیل خواهد شد که تعامل متقابل منجر به توسعه اجتماعی و فردی خواهد شد.

### روشهای سیاسی و حرفه ترویج

روشهای سیاسی در چند بعد در حرفه ترویج تأثیر می‌گذارند:

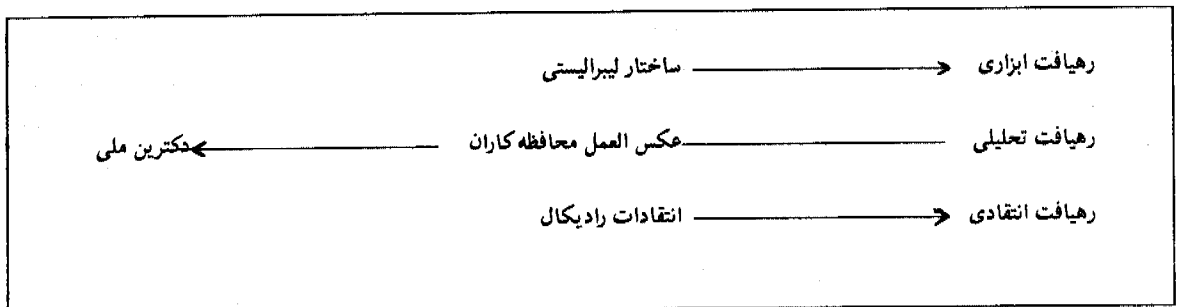
۱- ایدئولوژی سیاسی یا به عبارتی دیگر، ارزشها و اعتقادات سیاسی بر اهداف ترویج تأثیر می‌گذارد و همچنین موانعی نیز بر سر راه فعالیتهای ترویجی ایجاد می‌کند. به این جهت، حرفه ترویج تهی و فاقد ارزش نمی‌باشد و نسبت به روشهای ایدئولوژیکی موجود و فرهنگ سیاسی عکس‌العمل از خود نشان می‌دهد. (Almond & Verba, 1963, ص ۱۱)

۲- حرفه ترویجی در محیطی فعالیت می‌کند که تحت تأثیر افکار عمومی قرار دارد و تا اندازه‌ای این موضوع در شکل دادن سیاست کلی دولت نقش دارد. (Ranney, 1981, ص ۶-۷)

این سیاستها و مدل‌های توسعه، پارامترهای رسمی را که سازمانهای ترویج در آنها فعالیت دارند تعیین می‌کند. فعالیتهای ترویجی به طور

شکل شماره (۲)

بنیان  
روشهای  
ترویجی



**شکوفایی ترویج بین‌المللی به دوران اولین دهه توسعه سازمان ملل (۱۹۶۱-۱۹۷۱) باز می‌گردد که بر رشد اقتصادی و تأثیرات تدریجی آن تأکید شده بود. شیوه عمل در این رهیافت از بالا به پایین بوده و بر اساس آن اولین فنون و نوآوریها در دنیا به مردم عادی، انتقال داده می‌شد. آموزش در اغلب موارد توسط کارشناسان داخلی و خارجی انجام می‌شد و آنها با استفاده از اشتیاق مذهبی و دیدگاههای نژادپرستانه سعی داشتند که جوامع سنتی و عقب مانده را به سمت مدرن‌گرایی سوق دهند.**

**آموزش ترویجی به عنوان یک تخصص علوم اجتماعی و اشاعه فن‌آوری ظهور کرد و این روند با تأسیس دانشگاههای اعطای اراضی و تجربه‌هایی که از تکامل و پیشرفت امریکای شمالی به دست آمده بود، ارتباط تنگاتنگی داشت. به عبارت دیگر، ترویج بخشی جدایی‌ناپذیر از موفقیت پروژه سرمایه‌داری و توسعه با رهبریت رهبران مالی و بورژواهای صنعتی محسوب می‌شد.**

ترویجی به عنوان یک گرایش علمی تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب، ترویج همه یا بخشی از فشارهای سیاسی همچون فرهنگ سیاسی، نقطه‌نظرهای سیاسی، سیاست عمومی، عوامل بین‌المللی، فشارهای مخاطبان و نهادها و ساختار ایدئولوژیک افرادی که فعالیت حرفه‌ای را آموزش می‌دهند یا در آن تحقیق و به مرحله اجرا درمی‌آورند، نشان می‌دهد. در بعضی موارد، بویژه زمانی که بحران وجود دارد، نفوذ این عوامل، ظهور عینی‌تر به خود می‌گیرد، اما در شرایطی که نیاز به اجماع نظر است، اغلب موانع اولویتهای سیاسی در مرحله آخر قرار می‌گیرند.

### نیاز برای گفتگو

بر اساس آنچه که در این مقاله به آن اشاره شد، باید یک همکاری عملیاتی و علمی بین ترویج و سیاست برقرار شود. اما با وجود این و احتمال منافع متقابل برای هر دو زمینه، در عمل هیچ‌گونه ارتباط منسجم و عملی بین محققان علوم سیاسی و صاحب‌نظران ترویجی وجود ندارد. فضای علمی موجود و گرایشهای متعدد در آن و فرهنگ ابزاری حاکم بر آن، مانع از ایجاد چنین گفتگویی می‌شود. این وضعیت با شرایط مطلوب بسیار فاصله دارد، زیرا ما فاقد یک پل عملیاتی برای مقابله با توسعه واقعی و دنیای اطراف آن می‌باشیم. تا زمانی که این انزوای چندگانه علمی وجود دارد، ادعای اینکه آموزش برتر، برای عموم می‌باشد، فقط به صورت یک ایده باقی می‌ماند و شکل عملی به خود نمی‌گیرد.

تشکیلات ترویج مستقل برای خود تأسیس کنند یا اینکه از نفوذ خود در سیاستگذاری کشور استفاده نمایند. این شرایط در نقطه مقابل وضعیتی است که کشاورزان خرده‌پا در کشورهای جهان سوم در آن قرار دارند. بخش اعظم تولیدکنندگان اقلام کشاورزی از ساختار سیاسی کشورها دور نگه داشته شده‌اند و تنها استراتژی مشترک که آنها برای حفظ موجودیت خود دارند، مقابله با نوآوری و فن‌آوری جدیدی است که از خارج بر آنها تحمیل شده و حیات آنها را مورد تهدید قرار داده است، به گونه‌ای که در اغلب موارد، آنها را به نیروی کارزاید تبدیل می‌کند.

۵- آموزش، اجتماعی و متشکل کردن پرسنل ترویج نیز برای خود یک تفکر سیاسی خاص به وجود می‌آورد. افزایش پیچیدگی و تخصص حرفه‌ای پرسنل ترویج موجب شده تا موضوع تفکر سیاسی و وابستگی علمی جایگاه خود را به دست آورد. مراکز علمی و تحقیقاتی مانند کرنل، وگینگن، ویسکانسین، انستیتو کودی، انستیتو مطالعات آموزش انتاریو و یا دانشگاه گلف یک فرهنگ خاص و مدینه فاصله‌ای برای ایدئولوژی ترویج خواهند بود. به طور کلی، استدلالهای غالب و مدلهای عمده ترویج کماکان فلسفه عملی غرب باقی مانده که با توسعه اختراعات مکانیکی و پیشرفت رایانه جایگاه خود را تثبیت کرده است.

شرایط و تجربه‌های سیاسی نظیر مواردی که در این مقاله به آنها اشاره شد، بر توسعه مطالعات

کلی توسط سازمانهای دولتی - مانند وزارتخانه‌های کشاورزی، آموزش یا توسعه منطقه‌ای - اجرا می‌شود. علاوه بر این جهتگیری سیاسی دولت بر دامنه خط مشی فعالیتهای ترویجی تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، تخصیص بودجه تا حد زیادی نوع فعالیتهای ترویجی را معین می‌کند. امروزه مشکلات مالی دولتی در کنار سیاستهای محافظه کارانه جدید، حمایت از سازمانهای ترویج را تا حدی کم کرده است. (O'connor, 1973). همچنین جهتگیری به سمت خصوصی‌سازی و نقش فزاینده بخش خصوصی در نوآوریهای فنی سبب تشکیل یک نوع جدیدی از تشکیلات خصوصی ترویجی شده که به شرکتهای چند ملیتی بسیار وابسته می‌باشند.

۳- فعالیتهای ترویجی در داخل یک کشور فقط تحت تأثیر فضای سیاسی داخل آن کشور نمی‌باشد. سیاستهای بین‌المللی، پارامترهای ایدئولوژیکی، مالی و تکنیکی را تعیین می‌کنند که بر اساس آنها برنامه‌های ترویجی و توسعه اجرا خواهند شد. این تقیصه در کشورهای جهان سوم که به طور شدیدی در زمینه‌های تجاری، فرهنگی، کمکهای مالی و اتحادیه‌های فرهنگی و سیاسی به کشورهای توسعه یافته وابسته می‌باشند، صدق می‌کند. اکثر کشورهای جهان سوم همچنین به کمکهای دریافتی از سازمانهای بین‌المللی مانند یونسکو و فائو نیاز دارند و علاوه بر آن نمی‌توان نفوذ و نقش نهادهای بین‌المللی اقتصادی و سازمانهای غیرانتفاعی را نادیده گرفت.

۴- فزاینده‌های ترویجی در اغلب موارد تحت تأثیر فشارهایی که از جانب مخاطبان وارد می‌شود قرار می‌گیرند. برای نمونه، کشاورزان برای خود سازمانها و نهادهای مختلفی به وجود آورده‌اند و تا حد قابل ملاحظه‌ای هر یک برای خود اهداف مستغیری دارند. این قضیه در کشورهای ایالات متحده امریکا، هلند، بریتانیا و ژاپن مشاهده می‌شود که سازمانهای کشاورزان از لحاظ سیاسی بسیار قدرتمند و از نفوذ زیادی برخوردار می‌باشند. (Roling, 1987, ص ۵). این گروههای فشار ممکن است که به صورت یک شرکت یا سازمان دولتی ترویج همکاری کرده و